شهرآرا
SHAHRARANEWS.IR
۵شنبه
۲۳ اسفند ۱۴۰۳
۱۲ رمضان ۱۴۴۶
شماره ۴۴۵۲
۱۰
فرهنگ و ادبیات

جنگی تک نفره علیه ابتذال حاکم

مجید خاکپور

«در هر نسلی یک احمق باید وجود داشته باشد تا حقایقی را که می بیند به صدای بلند بر زبان بیاورد.»

باریس پاسترناک

درنگ

در خیابان همه چیز سرد بود، جز خون آزادی خواهان. بخار برخاسته از سرخی نشت کرده روی سنگ فرش ها معیار سنجش سرما بود. مردم بوداپست هرگز مانند آن پاییز را به یاد ندارند؛ پاییز ۱۹۵۶ که هنگ هایی از ارتش شوروی گسیل شدند به سوی پایتخت مجارستان تا آزادی خواهان را بیندازند. مجارها قیام کرده بودند به احترام آزادی و به امید دموکراسی.

سران شوروی برای مشروعیت لشکرکشی شان بهانه ای داشتند: آن ها به درخواست مقامات مجار وارد این کشور شدند و چندهزار نفر را کشتند تا نظام دست نشانده و منافع خود را در کشوری دور و غریب تثبیت کنند. این دخالت نظامی و خون ریزی را لکه ننگی بر دامان شوروی می دانند. در همین سال ها بود که جلوگیری از انتشار یک رمان و آزاررساندن به نویسنده و شاعری پیر و محترم آسیبی به حیثیت این نظام سیاسی و ایدئولوژیک زد که برخی آن را برابر با کشتار آزادی خواهان بوداپست برآورد کردند.

«دکتر ژیواگو» چیزی شد فراتر از رمان: فریادی علیه خفقان، فاش کننده شقاوت و برملاکننده آسیب پذیری نظامی که دشمن یک زندگی معمولی بود و خودِ زندگی بزرگ ترین خصم او.

«دکتر ژیواگو» ادبیات بود علیه استبداد.

به سلامتی مهندسان روح انسان

در خانه قصرمانند ماکسیم گورکی، نویسنده تراز حکومت، استالین گیلاسش را بالا برد و به سلامتی ادبیات نوین شوروی و نویسندگان، که آن ها را «مهندسان روح انسان» می دانست، جام زد و گفت: ...

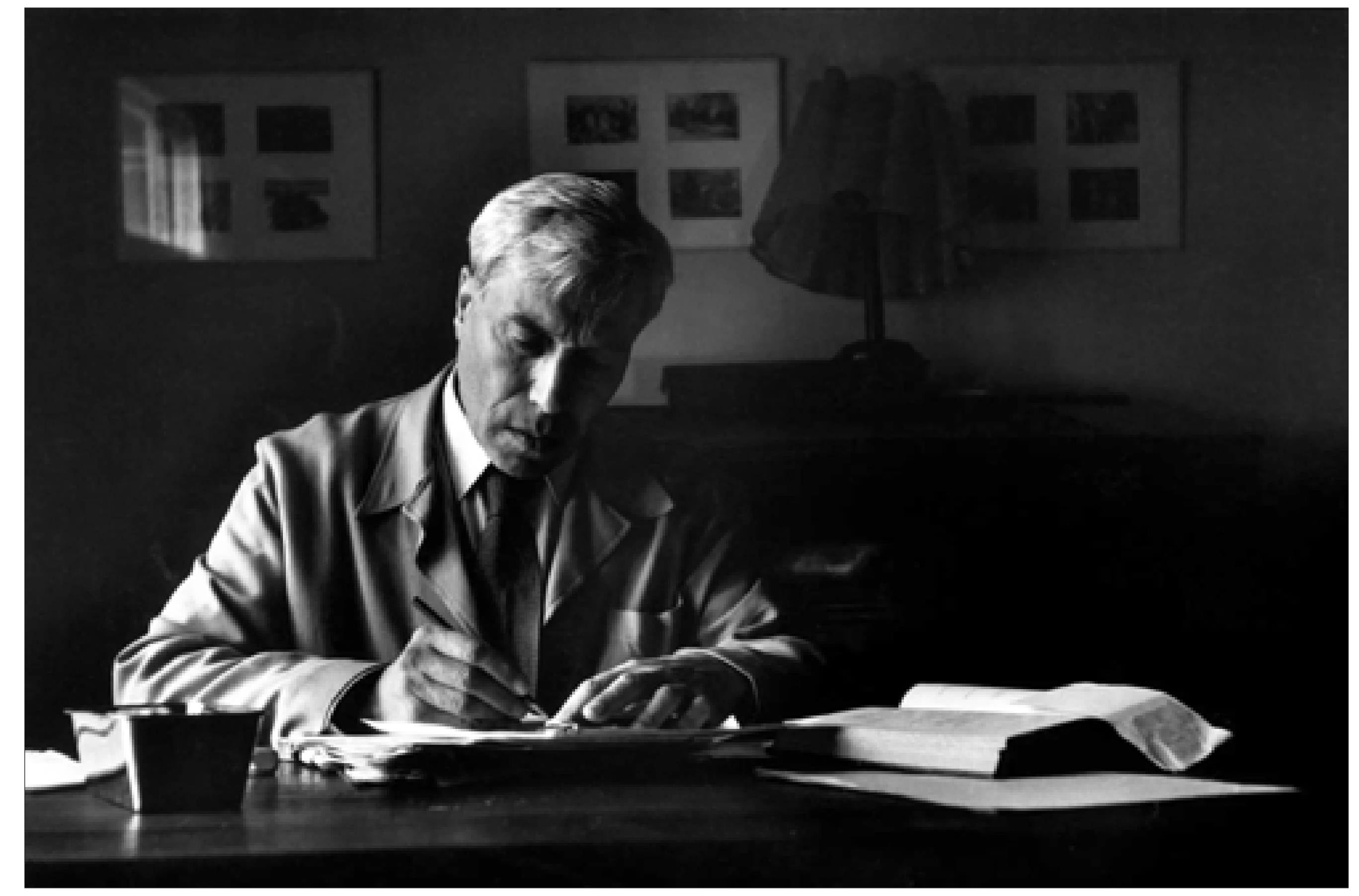

کرد تا دست از سر پاسترناک بردارند. معترضان به رفتار حکومت شوروی روزبه روز بیشتر و متنوع تر می شدند: ارنست همینگوی، آلبر کامو، گروه های دانشجویی و حتی برخی طرف داران شوروی به دفاع از پاسترناک برخاستند. عاقبت، فشارهای بین المللی و افکار عمومی و صدای خردشدن استخوان های پاسترناک رهبر شوروی را قانع کرد که دستور پایان کارزار ضدپاسترناکی را ابلاغ کند. این دستور به تمام مراتب پایین تر و نیروهای خودسر رسید.

پاسترناک بابت کارهای زیادی در عمرش احساس پشیمانی داشت؛ شاید برای شعرهایی که در جوانی در مدح لنین و استالین سروده بود، شاید برای اینکه سبب رنج زن و فرزندانش و به زندان افتادن معشوقه اش شده بود، اما هیچ وقت از یک کارش پشیمان نشد: «تنها چیزی در زندگی ام که بابت آن هیچ دلیلی برای ابراز ندامت ندارم، همین رمان است.»

اما همین رمان و شیوه برخورد بی رحمانه با نویسنده آن، یکی از پشیمانی های بزرگ خروشچف شد. او پس از برکناری از قدرت، در کتاب خاطراتش نوشت: «درباره دکتر ژیواگو برخی ممکن است بگویند حالا برای من خیلی دیر شده است که بخواهم تأسف خود را از عدم چاپ کتاب ابراز کنم. بله، شاید خیلی دیر باشد، اما دیر بهتر از هرگز است.»

پرستاران جنگ جهانی دوم تأیید کردند که او مرد شجاعی است

پاسترناک مرد شجاعی بود. این را پرستاران جنگ جهانی دوم تأیید کردند که مردان زیادی را درآستانه مرگ در میدان نبرد دیده بودند. آن ها شاعر پیر را برای شهامت و حفظ وقار دربرابر مرگ ستودند.

[...]

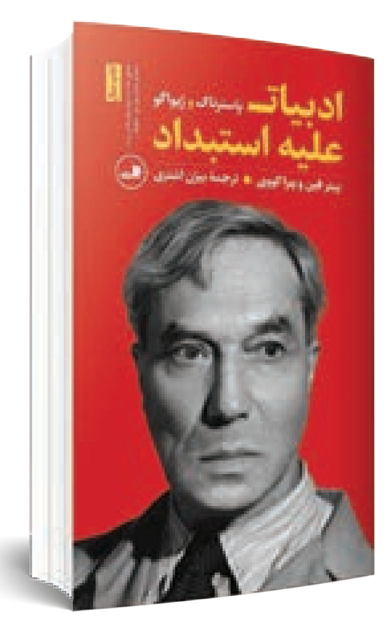

۱۱
فرهنگ و ادبیات

پرونده ادبیات جهان

پاسترناک راه دشوار را انتخاب کرد و ماندگار شد

مجید خاکپور

گفت وگو

اعتبار عصر خود بود، پاسترناک. وارلام شالاموف نویسنده که پیه حکومت شوروی حسابی به تنش خورده بود و هیچ توهم و خوش بینی برخاسته از بلاهتی در او باقی نگذاشته بود، در نامه ای به پاسترناک نوشت: «زمانه ما فقط ازاین رو موجه است که شما در آن زندگی می کنید.» شاید این جمله کمی اغراق آمیز به نظر برسد، اما نه وقتی گوینده آن کسی باشد که تجربه حضور چهارده ساله اش در اردوگاه های کار اجباری (گولاگ) به او فهمانده بود با نظامی چنان سنگ دل و بی عاطفه طرف است که مرگ چند ده هزار تن از ملت خودش هم برایش هیچ است. شالاموف در این سطر پاسترناک را نه به سبب آفرینش شاهکاری ادبی، که برای شجاعتش ستایش می کند. عبارتی دیگر از این نامه در این باب روشنگر است: «شما، همچون لف تولستوی در زمانه خودش، وجدان بیدار نسل مایید.»

هرچند منتقدان و اندیشمندانی، ازجمله آیزایا برلین، «دکتر ژیواگو» را شاهکار و «اثر یک نابغه» می دانستند و اسلاوشناسی ایتالیایی که نخستین مترجم این رمان بود چاپ نکردن آن را «هم ارز جنایت علیه فرهنگ» می دانست، آنچه گذشته از محتوا سبب اهمیت این رمان است، زمانه و فضای پدیدآمدن آن، رنج هایی که نویسنده اش برای خلقش متحمل شد و حاشیه هایی است که حول آن پدید آمد.

«دکتر ژیواگو» شاید پرحاشیه ترین رمان تاریخ ادبیات باشد. پای دو سازمان جاسوسی بزرگ، چند رهبر سیاسی، شماری از نویسندگان و هنرمندان معتبر عصر، چند انجمن و بنیاد اسم ورسم دار و فخیم و بسیاری نام های دیگر در ماجرای چاپ و انتشار آن به میان آمد. در همان روزها که معتبرترین جایزه ادبی، یعنی نوبل ادبیات، به پاسترناک اهدا شده و عکس او روی جلد مجله «تایم» رفته بود و به افتخارش کلاه ...

در هم می شکند یا به اجبار ساکت می شود یا سرانجام باید تسلیم شود و به رنگ جماعت درآید. لارا در جایی از رمان می گوید: «بزرگ ترین مصیبت و ریشه بلاهای آینده همین بود: ازدست رفتن ایمان به ارزش بیان عقیده شخصی. تصور کردند زمانه پیروی از غریزه اخلاقی گذشته است و حالا باید هم رنگ جماعت شد و با ذهنیت های دیگران که بر همه تحمیل می شود، زندگی کرد. سلطه شعار مدام بیشتر می شد؛ اول شعارهای سلطنتی و بعد انقلابی.» در مقدمه کتاب هم نوشته ام که این هم رنگ جماعت شدن از پاسترناک شاعر ساخته نبود. تکرار شعارها و کلیشه ها و نظر دیگران کار هنرمند واقعی نیست.

[...]

زندگی او رفتند. پاسترناک چطور به این جایگاه رسیده بود که باوجود آن همه خطر و خبرچین و مأمور مخفی، بازهم مراسم باشکوه داشت؟

اجازه بدهید پاسخ را از زبان لیدیا چوکوفسکایا بدهم؛ نویسنده ای که این روزها مشغول ترجمه کتابی از او هستم و ازقضا به پاسترناک هم بسیار نزدیک بود و در مراسم ...

البته کشمکش پاسترناک با حکومت فقط پس از انتشار رمان «دکتر ژیواگو» نبود. حکومت شوروی اصولا با همه کسانی که استقلال اندیشه شان را حفظ کرده بودند و حاضر نبودند از دریچه ایدئولوژی حکومتی به جهان و جامعه بنگرند، درتعارض بود. آن دوراهی ای که پیش پای پاسترناک بود، دربرابر بسیاری از هنرمندان و صاحبان ...

آیا ادبیات سفارشی در شوروی توانست موفقیتی کسب کند و بین مردم جایی باز کند؟

به هیچ وجه. از انبوه نویسندگانی که آثارشان را در چارچوب های سفارشی مدنظر حکومت می نوشتند ...

چه مشخصه هایی داشته که پاسترناک آن را مبتذل و مانعی برای خلق می دانسته است؟

گمان می کنم مهم ترین مسئله همان است که زمانه های بحرانی مانند سال های جنگ و انقلاب و قحطی، بزرگ ترین دشمن تفکرهای مستقل و فردی و خلاف جریان هستند: در چنین دوره هایی، کسی که جلو موج بایستد، ناگزیر یا ...

همه روس ها با نام او و محتوای رمان «دکتر ژیواگو» آشنا هستند. گذشته از چندین وچند فیلم که غربی ها از روی این رمان تولید کرده اند، روس ها در سال ۲۰۰۵ سریالی بسیار نزدیک به متن رمان، ازآن ساختند که هنرپیشه های بسیار مشهوری در آن بازی کرده اند و با استقبال خوبی هم روبه رو شد.

احمد آقائی
فعال فرهنگی

معرفی رمان «دکتر ژیواگو»

حماسه تغزلی، تغزل حماسی

«دکتر ژیواگو» یکی از مشهورترین شخصیت های جهان رازآمیز ادبیات و دنیای رنگارنگ سینماست، پزشکی که هم شاعر است و هم عاشق، عاشق یک زندگی پرشور و شاعرانه، اما حیف که در زمانه ای پرتلاطم و آشوبناک می زید، زمانه ای که یکی از خون بارترین دوران های تاریخ روسیه است: از حول وحوش اکتبر ۱۹۰۵ که تزار نیکالای دوم بیانیه مشهورش را صادر کرد و عملا به مشروطه شدن سلطنتش گردن نهاد تا درگیرشدن روسیه در جنگ جهانی اول (ژوئیه ۱۹۱۴) و ـ پس از آن ـ انقلاب فوریه و ـ سپس ـ اکتبر ۱۹۱۷، سرنگونی نظام پادشاهی و آغاز جنگ داخلی در روسیه، و به ویژه نزاع بین سفیدها (منشویک ها) و سرخ ها (بلشویک ها) که از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ طول کشید تا پیروزی نهایی سرخ ها، تأسیس «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» در دسامبر ۱۹۲۲ و استقرار نظام کمونیستی و ـ در ادامه آن ـ فقر گسترده حاکم بر جامعه و دوران «نپ»[1] و ـ خلاصه ـ ده ها اتفاق ...

سردش دست و صورت او را به رگبار بست.» (صفحه ۱۶) تشبیه کودک مادر از دست داده به بچه گرگی در حال زوزه کشیدن، و ـ از آن طرف ـ نسبت دادن افعال و ابزارهای انسانی به ابر که با تازیانه خیس و سردش به دست و صورت یوری خردسال می کوبد، هردو، به روشنی، نشان دهنده نثر شاعرانه نویسنده اند، نویسنده ای که پیش و بیش از رمان نویس بودن شاعر بوده است، و «دکتر ژیواگو» عملا تنها رمانی است که نوشته و البته بیست سال هم برای تدوین آن وقت گذاشته است. همچنین، نباید ناگفته بگذارم که در بیانیه آکادمی سوئد ـ که جایزه نوبل ادبیات ۱۹۵۸ را به پاسترناک اعطا کرد ـ به سهم او در قوام غزل ...

دکتر ژیواگو با لارا مربوط می شود، می خوانیم: «بوی همه گل های جهان یکجا به مشام می رسید؛ انگار زمین درطول روز مدهوش افتاده بود و حالا با این بوها به خود می آمد.» که هم شامل تعبیر فوق العاده «بوی همه گل های جهان» است و هم بهره مند از صنعت تشخیص یا شخصیت بخشی به زمین که ـ چونان انسانی ـ درطول روز مدهوش بوده است.

نویسنده، درکنار تسلط ستودنی اش بر لحن، وسواس ستایش برانگیزی در ساخت جملات و گزینش واژه ها دارد که البته ماحصل سال ها هم نشینی شبانه روزی با کلام و کلمه است. به عنوان نمونه، به این چند جمله از صفحه ۲۳۷ عنایت فرمایید ...

می توانست بنویسد «از خانه شان بیرون می رفتند تا نانی و شیشه شیری دست وپا کنند»، اما به جایش آن را نوشته است که خواندید؛ و، به نظر حقیر، آن جمله و خامت اوضاع جامعه را در دوره خون بار جنگ داخلی روسیه بهتر و عمیق تر نشان می دهد.

نکته دیگری که می تواند رمان را برای اهالی کتاب و کتاب خوانی جذاب ترکند علاقه ـ واجازه دهید عرض کنم ـ شیفتگی عجیب دکتر ژیواگو به کتاب ـ این نفیس ترین شیء جهان ـ است. او، با اینکه رشته تخصصی اش پزشکی است، عاشق ادبیات و شعر و رمان و ـ کلا ـ هر کتابی در هر زمینه ای است. به این دو نمونه عنایت بفرمایید، که ...

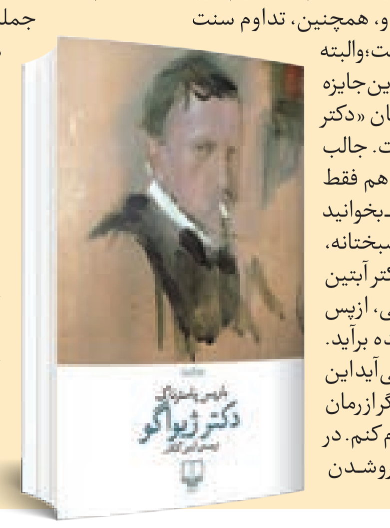

به نظر می رسد که پاسترناک تلاش کرده است که تمامی ذخایر نوشتاری و حتی ایده های داستانی و غیرداستانی خود را در این رمان بگنجاند تا بدین وسیله از دفن شدن آن ها زیر غبار فراموشی روزگار جلوگیری کند. همین امر سبب شده است که درخلال رمان، علاوه بر مواجه شدن با خرده داستان هایی که البته به خودی خود جذاب اند، اما حذفشان خللی به کل ماجرا وارد نمی سازد[4]، حتی با نوشته هایی پیرامون نظریه و نقد ادبی نیز برخورد کنیم. این جستار را با نقل پاره ای از صفحه ۲۱۹ رمان تمام می کنم که در آن دکتر ژیواگو، در پاسخ به یکی از دوستانش که جویای نظر او درباره یکی از شعرهای مایاکوفسکی است، چنین می گوید: «از مایاکوفسکی همیشه خوشم می آمد؛ یک جورهایی دنباله داستایفسکی است، یا بهتر است بگویم شعرهایش را انگار یکی از قهرمانان جوان و یاغی داستایفسکی می نویسد، مثل 'ایپولیت' [از شخصیت های رمان «ابله»] یا 'راسکولنیکوف' [قهرمان رمان «جنایت و مکافات»].»

«دکتر ژیواگو»، نوشته باریس پاسترناک، ترجمه آبتین گلکار، نشر چشمه، ۶۷۶ صفحه، ۶۹۰ هزار تومان.

[...]